تجدیدنظرطلبان در سال‌هایی نه‌چندان دور کدام نقطه را هدف گرفته بودند؟

عاشورازدایی از انقلاب عاشورایی

■ حسن ابراهیم‌زاده ■

امام راحل روز اول بهمن ۱۳۴۱ در واکنش به رفراندوم تشریفاتی شـاه که نقطه آغاز رویارویی تند و تبری‌جویانه از نظام ستمشاهی است، با بر زبان آوردن کلام امام حسین(ع) در برابر حکومت یزیدی، در حقیقت خط‌مشـی حرکت عاشورایی انقلاب را تبیین و تشریح کردند و فریاد برآوردند: «من اکنون قلب خود را برای سـرنیزه‌های ماموران شـما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد... با ما معامله بردگان قرون وسـطی را می‌کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی‌خواهم «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیوة الا برما » کاش ماموران بیایند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم».

ایـن موضع‌گیـری امام سـرآغاز نضج‌گیری نهضتی شـد که ریشـه در عاشـورای حسینی داشـت تا جایی که امروز هیچ‌کس منکر پیوند ناگسسـتنی عاشـورای حسـینی با انقلاب خمینی در همـه حوزه‌هـا و عرصه‌ها نیسـت. امـام راحل بارهـا به نقش عاشـورا و فرهنگ عاشـورایی در شـکل‌گیری و تداوم آن اشـاره داشـتند: «ایـن را بایـد همه گوینـدگان توجه بکننـد و ما باید همه متوجه این معنا باشـیم کـه اگر قیام حضرت سیدالشـهدا سلام‌الله‌علیه نبود، امروز هم نمی‌توانستیم پیروز شویم».

■ رجعت‌طلبی نظریه‌پردازان دوم خرداد

امام راحل که عاشـورای مردم را با روح حماسـه و پیام، پیوند دوباره زده بود، با تأسـی به سالار شـهیدان، ملت ایران را به سوی خیمه‌ای رهنمون ساخته بود که در آن «شهادت هنر مردان» آنان شـد و زنانشان زینب‌گونه طبل رسـوایی ابرقدرت‌های جهان را به صدا درآورده بودند. او در حالی به دیدار مولا و مقتدایش حسـین بن علی(ع) می‌شتافت که برخی از آنانی که مکتب عاشورایی امام را درک نکـرده بودند و با هدایت‌های پیدا و پنهان فریب‌خوردگان و خودباختـگان مکاتـب الحـادی و التقاطی، عزم خـود را برای عاشـورازدایی از انقلاب جـزم کرده بودند، در دولت سـازندگی با شـعارها و عملکردهایی که در تقابل و تغایر با روح شـهادت‌طلبی و عاشـورامحوری بود، بهترین بسـتر و زمینه بـرای اجرا و تحقق اهداف این گروه را فراهم کردند، اما هیچ‌کس باور نمی‌کرد این تیم سیاسی و فرهنگی بتوانند با سالوس‌منشی ضمن نفوذ در «کنگره بین‌المللـی امام خمینی(ره) و فرهنگ عاشـورا» در دوم و سـوم محـرم ۱۴۱۶/ ۱۱ و ۱۲ خرداد ۱۳۷۴ با امکاناتی که برای تقویت فرهنگ عاشورایی امام در جامعه تدارک دیده شده بود، سنگ پایه عاشورازدایی از انقلاب عاشورایی امام را بنیان نهند. اعضای این تیم با تأثیر گرفتن از فرهنگ‌های غیراسلامی، با هنرمندی هرچه تمام‌تر و با تفکیک قیام سـرور شـهیدان به جنبه‌های عاطفی و عقلانی، در انتها به سراغ شـخصیت امام(ره) رفتند و با تفکیک شخصیت امام راحل به ۲ جنبه عاطفی و عقلانی، دوران عاطفه و حماسـه را پایان‌یافتـه تلقی و مقطع آن زمان انقـلاب را مقطع خردگرایی به تصویر کشـیدند. مقطعی که از منظر آنان انقلاب نیازمند حسـین شـهید(ع) و عصر عاشـورایی خمینی(ره) نبود و انقلاب تجلّی کفرسـتیزی و استکبارسـتیزی به شـمار نمی‌رفت، بلکه نیازمنـد خردگرایـی، تنش‌زدایی، خشـونت‌زدایی و گفتمان بود. گو اینکه - العیاذ بالله- دوران امام راحل و اندیشـه‌های خلف صالح او تاکنون در مسـیری غیر از عقلانیت و عاطفه و... گام برداشـته و برمی‌دارد...! در کتابی که توسط این کنگره به چاپ رسید، عبدالکریم سروش با سُکرآور خواندن مراسم عزاداری و تقلیدی خواندن آن ـ آن هم مراسمی که تداوم انقلاب حماسه و پیام، بستگی به موجودیت آن داشـتـ در حقیقت با ظرافتی خاص، مأموریت خود و زاویه و عرصه‌ای را که برای او تعریف شده بود، برای جامعه و هم‌پالگی‌هایش تبیین کرد؛ مأموریتی که پس از دوم خرداد آن را علنی و آشـکار ساخت، گویی او بخوبی به این نکته دست یازیده بود که شکستن قداسـت مرجعیت و ولایت در آینده، رابطه‌ای تنگاتنگ با کمرنگ کردن مراسـم عزاداری امام حسین(ع) در زمان کنونی دارد و باید در این مقطع زمانی به نوعی هر چند ظریف و اشاره‌گونه به کمک دوسـتان خود بیاید و به تغییر در نگاه به هیات‌های عزاداری و نو شدن آن از منظر خود و دوستانش بپردازد و چون قصد آن بود که همه تیم، جامعه را به سوی قرائت عقلانیت(!) سوق دهند او نیز باید از تأملات عقلانی(!) در عزاداری سـخن بگوید. از همین رو سروش چنین گفت: «اصولا عادت‌ها به جای آنکه هشیاری بیاورند، غفلت می‌آورند. وقتی چیزی به صورت مکرر درآمد و عادت شد، خواب‌آور می‌شود. برای اینکه بچه به خواب رود، خیلی آرام دست به پشتش می‌زنند و این حرکت مکرر او را به خواب می‌برد. انسـان وقتی در ماشین نشسـته و این ماشین با سرعت یکنواخت حرکت می‌کند و هیچ دست‌اندازی در مسیر آن نیست، رفته - رفته خواب می‌رود. عادت‌هـا خواب‌آور هم می‌شـوند و این یکی از نکته‌های بس مهم است. رهبران دینی جامعه، روحانیان، مصلحان، واعظان و مذکران یکی از وظایف جدّی‌شان این است که آداب دینی را از صورت عادت شـدن درآورند. پیروی از عادات و پر و بال دادن به آنها و هشـدار ندادن مردم به اینکه مبادا این آداب شکل عادت بگیرد، غفلت‌آفرین اسـت. برای پاره‌ای از مردم، همین عزاداری و این مراسـم به جای آنکه منبه آنها شـود، گاهی خواب‌آور می‌شـود؛ گاه توجیه‌کننده کار زشت‌شـان می‌شود، گاه آن دغدغه‌های وجدان‌شان را تخفیف می‌دهد. اگر شـخصی احیانا کار زشـتی می‌کرد و خود، خویش را ملامت می‌کرد، گاهی پاره‌ای از این آداب دینی باعث می‌شـود آن ملامت وجدان هم کم‌کم خاموش شـود و فرد از آن تأثیر نپذیرد و به همین دلیل هم باید همیشـه این تذکر را داد که مبادا این امور به صورت عادت درآیند و تأثیر خودشان را از دست بدهند. حال آن نکته‌ای که قبلا بیان کردم مربوط به همین جا می‌شود؛ اگر چیزی فقط با عواطف ما ارتباط پیدا کرد و نه جوانب دیگر روحی ما، این امر تبدیل شدنش به عادت خیلی خیلی شدید و سریع انجام می‌گیرد و دیگر ما نباید در تحول بخشیدن به شخصیت و تغییر افکار از آن انتظار زیادی داشته باشیم، ولی اگر توأم با تأملات عقلانی شد، همین توأم شدن با تأملات عقلانی است که آن را از اینکه صرف یک عادت کورکورانه و تقلیدی شود دور نگه می‌دارد و آن را به یک عمل زنده و اثربخش تبدیل می‌کند. خب! در مسأله عاشورا هم باید این فکر را کرد؛ اینکه باید نو شـود و این نو شدن ما را از غفلت و ناپختگی دربیاورد». سروش به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چگونه عزاداری امام حسین(ع) که به فرموده امام راحل، بقای اسلام و انقلاب به آن بوده و هست، گاهی «ملامت وجدان را کم‌کم خاموش می‌کند» و اگر این عزاداری‌ها فاقد «تأملات عقلانی» بوده اسـت، چرا بسـاط فساد و فحشای حاکمیت رژیم پهلوی را فروریخت و غرب را تا پشت دروازه‌هایش به عقب راند و اصولا منظور او از «تأملات عقلانی»، «نو شدن» و جدا شدن از «غفلت و ناپختگی» چیست؟ سروش پس از دوم خرداد همه کاشته‌های خود در آن روز را برداشت کرد و منظور خود را از تأملات عقلانی، نوشدن و... با سخیف‌ترین و مبتذل‌ترین برداشت‌ها به تفسیر نشست. سـروش، پس از مسؤولیت پر کردن قطعه‌ای دیگر از پازل، عاشـورازدایی از انقلاب را برعهده گرفت و با اشاره به گزینشی و این جهانی بودن(!) نگاه ایدئولوژیک به عاشورا، دوران عاشورایی انقلاب را پایان‌یافته تلقی کرد! که دیگر تقاضایی(!) برای آن از سوی جامعه به چشم نمی‌خورد! از این رو خواستار آن شد تا روشنفکران انقلاب! به دنبال جایگزینی بدیل از نگاه ایدئولوژیک به عاشورا باشند. وی در این باره می‌گوید: «در تعبیر ایدئولوژیک، عنصر دیگری به نام عنصر «آرمانشـهری» وجود دارد. عنصر آرمانشهری بـه تعبیری که من می‌گویم، به این معناسـت که آنقدر رفتارهای شما معطوف به هدف باشد که اصلا گزینش ابزار برای‌تان اهمیت نداشته باشد و به ابزار بی‌توجه باشید و حتی ممکن است به جایی برسـید که معتقد شـوید هدف اصلا وسیله را هم توجیه می‌کند. این عنصر هم در تعبیر ایدئولوژیک حاضر اسـت. در مجموع تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا، تعبیری معطوف به عمل است؛ تعبیری است سخت گزینشی، تعبیری است که کلا رمز و راز در آن وجود ندارد، همه رفتارها در این تعبیر مفهوم این‌جهانی دارند و تعبیر این‌جهانی می‌شـوند. علاوه بر اینها به استراتژی اقدام یک گروه یا یک حزب سیاسی تبدیل می‌شود و عنصر قوی آرمانشهری هم در آن حاضر است. به طور خلاصه تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا بعد از سال ۱۳۲۰ شکل می‌گیرد و بعد از سال ۴۲ اوج می‌گیرد. علتش نیز، هم طرف تقاضاست، هم طرف عرضه؛ یعنی هم تقاضا برای چنین تعبیری در جامعه ما شدید است، هم زمینه عرضه آن شدید است و این تعبیر کارکرد اصلی خود را هم در جامعه بروز می‌دهد که بسـیج مردمی برای انقلاب و بعد هم بسیج عمومی در جهت دفاع و بیرون راندن دشمن متجاوز است. در شرایط کنونی آن زمینه‌های عینی تقاضا فروریخته، یعنی جامعه ما آن تنش‌ها را پشـت سر گذاشته و وارد دوران انتقال شده و هم به لحاظ عینی تقاضا کاهش پیدا کرده است و هم به لحاظ ذهنی، یعنی در واقع خود وقوع انقلاب و گفتمان‌ها و بحث‌هایی که پس از انقلاب پیش آمده، بشدت آن نوع تقاضا را زیر سؤال برده است. در آرمانشهرگرایی، تفسیر سیاسی از تمام ابعاد دین (که در تفاسیر قرآن قبل از انقلاب دیده می‌شود) در معرض سؤال قرار گرفته است. از یک طرف زمینه‌های اجتماعی این تقاضا فروکش کرده و از سوی دیگر بخش عرضه هم دچار تحول شده است، یعنی اکنون گفتمان غالب روشنفکران ما ایدئولوژی به معنای خاص آن نیست. از آنجا که توجه روشنفکران به مسأله ایدئولوژی افول کرده و تعبیر موجود و غیرسنتی از عاشورا فقط تعبیر ایدئولوژیک آن است، در نتیجه توجه به عاشورا نیز افول کرده است، یعنی می‌خواهم بگویم اگر خواهان این هستیم که دوباره در روشنفکران مذهبی حساسیت و توجه به عاشورا ایجاد شود، باید یک تعبیر بدیل جایگزین تعبیر ایدئولوژیک ارائه دهیم که جامع باشد».

علوی‌تبار در مصاحبه با کنگره امام خمینی و عاشورا به این نکته اشـاره نکرد که سخنان او درسـت در تقابل با نگاه امام است و این جهانی کردن عاشـورا با وفاداری به نگاه عرفانی و اشـراقی حرکت امام حسین(ع) موجب پیروزی موحدانه‌ترین خیزش جهانی پس از حرکت ائمه‌اطهار شد و پشت ۲ تفکر اومانیستی و انسان‌مدار غرب و ماتریالیسـتی و حکومت مدار شـرق را به لرزه درآورد. علوی‌تبار اذعان نکرد آنچه وی از رویگردانی مردم و جامعه از نگاه عاشـورایی بر زبان می‌راند در حقیقت رویگردانی کارگزاران و مسؤولانی است که در دوره سـازندگی به هر بهانه‌ای دسـت به عاشورازدایی زده و محو ارزش‌های آن را در همه وزارتخانه‌ها به مسابقه گذارده بودند، با آنکه نبض عاشورای انقلاب و انقلاب عاشورایی امام، همچنان در دل یکایک مردم می‌زد. علوی‌تبار در مقاله‌ای که به کنگره ارائه کرد و چاپ شـد، در توهینی آشکار مدعی می‌شود نگاه ایدئولوژیک به عاشـورا موجب شـکل‌گیری حکومت‌های توتالیتر و خشونت‌گرا می‌شـود. وی می‌نویسد: «اشکال دیگر تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا این اسـت که زمینـه را برای پذیرش راه‌حل‌های خشـونت‌آمیز و نظامـات توتالیتر در میان پیروان آن فراهم می‌آورد. راز این مطلب در این نهفته است که نگرش ایدئولوژیک به عاشورا موجب می‌شود نوعی توجه افراطی به هدف و بی‌توجهی نسبت به روش‌ها حاصل شود، به طوری که ایدئولوژی‌اندیش با تأکید بر این باور که می‌تواند عالم و آدم را مطابق الگوی از پیش پذیرفته‌اش دگرگون سازد و به هیچ‌وجه نگران ابزارها و روش‌ها نباشد، همین آرمانشهرگرایی است که بنیانی برای تمایلات توتالیتر و خشونت‌گرایی ایجاد می‌کند». گویی علوی‌تبار از این مسـاله خبر داشـت که از ۲ سال دیگر قرار است هر کس از عاشورای حماسه و پیام و انقلاب عاشورایی ـ که امام عمود خیمه آن را برپا کرده بود ـ دم بزند، باید متهم به خشونت‌گرایی شود. از این‌رو هتاکانه و آشکارا، نه‌تنها دوران امام و دهه اول انقلاب را دوران خشـونت‌گرایی می‌خواند، بلکه خط‌مشی رئیس جمهور آینده را نیز تعیین می‌کند. علوی‌تبـار پس از دوم خرداد با قلم و موضع‌گیری‌هایش ثابت کرد مسؤولیت «ایدئولوژی‌زدایی» از انقلاب عاشورایی امام را برعهده داشت و به راستی او «ایدئولوژی‌ستیز» بود. وی پس از پیروزی دوسـتانش در چارچـوب کدام «ایدئولوژی»(!) حرکت می‌کرد و به دنبال تبلیغ و تأیید کدام «آرمانشـهر» به هر رطب و یابسی چنگ می‌زد!

حاتم قادری یکی دیگر از کسانی بود که سریال عاشورازدایی را کلید زد و با سخنان توهین‌آمیز، بخش دیگری را در بسترسازی این پروژه برعهده گرفت. او با بیان اینکه برای تبدیل نهضت امام خمینی به یک الگوی قابل‌تأسی(؟!) و قابل تبعیت(؟!) ناگزیر به تبیین جنبه عقلانی آن بوده و در جامعه مدرن جنبه احساسـی معنا ندارد، در برداشتی مبتذل، رابطه مطالبات دنیوی مردم و گریستن برای امام حسـین(ع) را چنین بیان کرد: «اگر بخشی از وضعیت و سرنوشت مـردم تغییر کرده و برخی از محرومیت‌ها از آنها برداشـته شـود، خواهید دید که گریستن بر امام خیلی کاهش خواهد یافت»... وی در مسـیر سوق دادن جامعه به سوی خردگرایی و عقلانیت ابزاری از نوع دوم خردادی آن، چنین سـخن گفت: «من ابتدا به نکته‌ای توجه می‌دهم: احساس و عقل، هر دو جزو ویژگی‌های انسانی است، یعنی نباید قضیه را کاملا عقلانی ببینیم، آن هم متأثر از مفروضات عقلانی‌ای کـه در جوامع غربی مطرح اسـت و نه صرفا رویکردی عاطفی و احساسی داشته باشیم. من بر این عقیده‌ام که اگر بخواهیم نهضت امام را تبدیل به یک الگوی قابل تأسی و قابل تبعیت برای جامعه و تأثیرگذار بر روند نظام بخشـی به ابعاد مختلف آن کنیم، ناگزیریم به جنبه عقلانی و تبیینی آن بپردازیم و اگر بخواهیم پیوند عاطفی مردم با نهضت امام تداوم یابد، به گونه‌ای که برانگیزاننده و تحریک‌کننده احساسات و عواطف جامعه باشد، باید به جنبه عاطفی قضیه و مسـاله گریه و مظلومیت و شـهادت و امثال آن پرداخت. اینجاسـت که آدم‌ها می‌توانند سطوح مختلف داشته باشند و این نهضت می‌تواند کاربردهای گوناگونی داشته باشد. در جامعه ما جنبه دوم یعنی جنبه برانگیزانندگی بعد اول را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. به همین دلیل شما می‌توانید در جامعه احساسات جمعیت زیادی را نسبت به عاشورا برانگیزید، ولی در عین حال در بعد نظام بخشـی چندان قابل تأسی نباشد، زیرا این بعد شکل صورت‌بندی شده به خود نگرفته و مورد تفسیر واقع نشده است و اگر هم تفسیر شده، تفاسـیر نادر یا خیلی ویژه و خاص بوده و سطوح مختلف را شامل نمی‌شود، اما درباره بعد احساسی قضیه، هر چه جامعه ما از حال سنتی خارج شود، به عقیده من کاربرد احساسی آن مانند سابق و گذشته نخواهد بود. البته ما می‌توانیم از بعضی رسانه‌ها و وسایل جدید استفاده کنیم و با احساسات به گونه‌ای دیگر در تماس باشیم، ولـی در جامعه مـدرن و نوع جذب ما در جامعه مـدرن و در واقع ارتباطات عدیده‌ای که ما با نظام جهانی پیدا می‌کنیم، نسـل‌هایی که به مرور پرورش می‌یابند، از نظر بعد احساسـی سنتی؛ من فکر نمی‌کنم دیگر بتوانند چندان به آن قضایا وفادار باشـند، چون فضا خیلی دگرگون شـده اسـت. درباره آن گونه احساساتی هم که در طول تاریخ، نهضت امام توانسـته در جوامع شیعی بر جای گذارد، به عقیده من باید تفکیک ظریفی به عمل آورد و آن این است که نهضت امام دارای بعد احساسـی اسـت، ولی آیا مردم دقیقا همان بعد احساسی نهضت امام را جذب می‌کنند و از آن متأثر می‌شوند و بر آن می‌گریند یا بعد احساسی نهضت امام در واقع مستمسک و دستاویزی برای گریه مردم نسبت به سرنوشت و وضعیت خودشان اسـت. این دو را هم نمی‌توان چندان از یکدیگر بازشـناخت و مرز خیلی مشـخصی میان آنها ترسـیم کرد که آیا کسی یا جمعی یا گروهی در برهه‌ای دقیقا متأثر از نهضت عاشورا می‌گرید و گریه او کاملا حسینی است و جایی نه، گریه شخصی است، مستمسک آن قصه امام حسین است. اینها در هم آمیخته است و باید به روانشناسی و روانشناسی اجتماعی جوامع شـیعه در طول تاریخ بازگشت. در هر حال، تأکید می‌کنم که خود بعد احساسـی هم تماما احساس حسـینی به مفهوم خیلی خالص و بکر آن نیسـت. اگر بخشی از وضعیت و سرنوشت مردم تغییر کرده و برخی از محرومیت‌ها از آنها برداشته شود، خواهید دید که گریستن بر امام خیلی کاهش خواهد یافت یا به گونه‌های دیگری خود را متجلی و متبلور خواهد ساخت.» حاتم قادری در این سـخنان به این مساله اشاره نکرد که اصولا در انقلاب عاشورایی امام، عقل و عشق و عاطفه و خروش قابل تفکیک نبوده و نیست و جهانی شدن این انقلاب و تأسی مردم از هر مذهب و مکتب و هر نژاد و هر طبقه‌ای به شیوه‌های انقلاب عاشورایی امام، نیازمند بازنگری و بازآفرینی از سوی وی و دوستانش نبوده و نیست. حاتم قادری بعدها در دوران حاکمیت دولت اصلاحات، سـخنرانی وقیحانه‌ای در یکی از دانشگاه‌ها کرد که استناد به آن مصداق اشاعه فسـاد است. او چون کسروی، از مکتب تشیع به «شیعی‌گری» یاد کـرد و با خواندن حکومت رضاخان به عنوان تنها دولت مدرن(؟!) همان برداشـت هتاکانه خود درباره گریه‌کنندگان بر حسـین بن علی(ع) را درباره زائران مسجد جمکران به کار برد و در حقیقت پرده از جایگاه و مأموریت خود در این نشست برداشت.

اما در این سلسـله سـخنان زنجیره‌ای، این سعید حجاریان بود که سـخن آخر را بـر زبان راند. وی به صراحت اعلام داشـت: «دوران حماسـه و شور و شـهادت به پایان رسیده است و انقلاب وارد عصر گفتمان شـده اسـت و دیگر انقلاب نیازی به عاشورا ـ یا به اصطلاح او پارادایم فنا ـ نداشـته و ندارد». حجاریان در مغلطه و سفسـطه‌ای بزرگ، اربعین را پارادایم بقـا و دوران امام صادق(ع) را عصر گفتمانی به تصویر کشید که در آن رویکرد شهادت‌طلبانه کاربردی نداشـته و ندارد. سـعید حجاریان، نظریه‌پرداز و یکی از پرچمداران اصلاح‌طلبی در سـخنانی گفت: «ما از فرهنگ تسلا به فرهنگ تضحیه رسیدیم. حال این پرسش مهم مطرح است: آیا ما در حال گذار و انتقال به مرحله جدیدی هستیم و گفتمان تضحیه دوباره در حال تحول اسـت و ما مجددا فرهنگ عاشورا را بازسازی می‌کنیم؟ من فکر می‌کنم ما در حال انتقال از فرهنگ عاشـورا به فرهنگ «اربعین» هسـتیم؛ تمثیلا اینکه از یک واقعه عاشورایی با تمام تضحیه و عنصر فداکاری ۴۰ روز می‌گذرد و پس از گذشـت این مدت، آن شور و التهاب اولیه فروکش کرده و گرد و خاک‌های صحنه جنگ و انقلاب فرونشسته و فرهنگ عاشورا در حال تبدیل شـدن به فرهنگ اربعین است. در فرهنگ اربعین ما برمی‌گردیم و به عقب نگاه می‌کنیم که چه کرده‌ایم. آیا واقعا کفایت می‌کرد که ما با تضحیه پیش برویم؟ آیا ما مکلف به حفظ محمل مادی نیستیم؟ به نظر من از مقطعی به بعد در انقلاب ما این مسائل مطرح شد که ما نمی‌توانیم فقط به فکر اندیشه باشیم؛ حفظ نظام اوجب واجبات اسـت. تا به حال حفظ اندیشـه اوجب واجبات بود، یعنی فرهنگ عاشورایی، اما از زمانی به بعد دیگر به این نتیجه می‌رسیم که باید نظام را حفظ کنیم و این ظرف باید باشد تا آن مظروف باقی بماند. آن مظروف بدون ظرف کاری از پیش نمی‌برد. فکر می‌کنم مثلا در قضیه جنگ ما به همین جا رسـیدیم و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به نظر من یک نقطه عطف جدی اسـت. ما فرهنگ اربعین را شروع می‌کنیم که در این فرهنگ حفظ نظام اصل اسـت و دیدگاه‌های معتقد به بقا و توسـعه نظام رشـد می‌کند و گسترش می‌یابد و از پارادایم «فنا» دوباره به پارادایم «بقا» می‌رسیم. بعد از اربعین خود امام حسـین(ع) هم در تشیع همین اتفاق افتاده است، یعنی بعد از اربعین یک گرایش زیدی وجود دارد که هنوز در فرهنگ عاشورا زندگی می‌کند و دیگر، گرایش ائمه اسـت که در فرهنگ اربعینی جای دارد و به تربیت شاگرد و تدارکات سیاسی و... پرداخته می‌شود و جهت‌گیری حرکت‌ها بر مبنای محاسبات عقلانی است. استراتژی بقا ملزومات خویش را دارد. امام تا قبل از انقلاب کارهای عاشوراگونه زیاد داشت، اما بعد ما دیگر از این نوع حرکت‌های عاشوراگونه نداریم، یعنی نمی‌شد داشته باشیم. تحلیل من چنین است که فنا از عرفان بیرون می‌آید و امام عارف یعنی پیشتاز عارف کم‌کم در یک تحول فرهنگی پیشـتاز فقیه می‌شـود و فقاهت دوباره قدرت می‌گیرد و ولایت مطلقه فقیه مطرح می‌شـود. تـا قبل از این بحث از فقاهت نبود». سعید حجاریان که برای به کرسی نشاندن نظریه خود ـ که در حقیقت تجزیه و تحلیل رویکرد ائمه اطهار علیهم السلام در مقاطع مختلف با مقیاس‌های متداول نظریه‌پردازان غربی و شرقی است ـ بدون در نظر گرفتن «نور واحد بودن» ائمه معصومین علیهم‌السلام و شخصیت غیرقابل تفکیک تأسی‌کنندگان به ائمه چون حضرت امام خمینی(ره)، در توهینی آشـکار به ساحت مقدس امام راحل به گونه‌ای سـخن گفت که گویی عرفان امام از فقاهت او و فقاهت او از شـهادت‌طلبی او جداسـت و امامی که وارد مبارزه و شهادت می‌شـود، از فقاهت فاصله می‌گیرد و رویکـرد فقاهتی او بی‌فروغ می‌شود(!) براسـاس نظر حجاریان، گویا امام راحل، با طرح مسأله ولایت مطلقه فقیه با روح حماسـه و شهادت خداحافظی می‌کند! سـعید حجاریان از پذیرش قطعنامه و جام زهری که امام نوشید به عنوان نقطه عطف یاد می‌کند و استمرار حرکت عاشورایی توسط شـیعیان را حرکتی زیدی(!) به تصویر می‌کشـد. سعید حجاریان که خود سـال‌ها در دستگاه امنیتی کشـور مشغول به کار بود و با دیدگاه‌ها و نظریات مخالفان اسـلام، امام و انقلاب کاملا آشـنایی دارد، بی‌شـک بخوبی بر این نکته واقف اسـت که نگاه او به سیره معصومین علیهم‌السلام با این زاویه دید و تقسیم انقلاب به ۲ دوره، قبلا توسط شخص سیدمهدی هاشمی معدوم طرح شد و او نیز به دنبال پیاده کردن آن بود. مهدی هاشمی معدوم در اعترافات خود می‌گوید: «... می‌گفتم انقلاب ۸- ۷ سـال اولش باید جنبه عاطفی و احساسی بر او حاکم باشد و تعبیر به جنون انقلابی می‌کردم که ایـن جنون انقلابی را یک امر مثبـت تلقی می‌کردم. همان حالت احساسـی در من بود که بعد می‌گفتم انقـلاب باید در یک زمانی که به اندازه کافی انقلاب شـد و انقلاب اثر خودش را بخشید و آن تزکیه و تمحیصی که باید در نیروهای انقلابی به وجود بیاید، در اثر انقلاب انجام گرفت؛ بعدا باید یک مقدار حالت عقلانی پیدا بکند و حالت مرکزیت و قانونمندی». تئوری‌های سروش، علوی‌تبار، قادری، حجاریـان و... از خرداد ۷۴ تا خرداد ۷۶ توسـط متولیان فرهنگی، حلقه‌های مشورتی و مطبوعات وابسته، برای اقشار گوناگون و سنین متفاوت در محافل و مجالس گوناگون بسـط و گسترش یافت و به موازات این حرکت، عاشورازدایی از مکتب انقلاب به انحا و شیوه‌های مختلف بشدت دنبال شد. در طول اتوبان تهران ـ قم به بهانه نقش عکس شـهدا در بالا رفتن تصادف‌ها، همه عکس‌های شهدا جمع شد؛ اما نه تنها تصادفات کاهش نیافت، بلکه کسی این پرسش را از مسؤولان نکرد که چگونه می‌شود تابلوهای تبلیغاتی مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی در مسیر اتوبان‌ها و جاده‌ها نقش مؤثر در مشوش کردن حواس رانندگان نداشـته باشـند، حال آن که هر روز بر تعداد آنان افزوده می‌شود! در تهران بزرگ، شهرداری به دستور «آقای گل» ـ شهردار دولت سازندگی ـ همه شعارها و دیوارنوشته‌های باقی مانده از دوران جنـگ و انقلاب را به بهانه رفع آلودگی تصویری(!) از در و دیوار پاک کرد و هر آنچه یادآور روزهای پرخاطره و خطر انقلاب و گویای آرمان‌های حضرت امام(ره) بود، از سر و روی تهران زدود. با گذشـت مدت زمانی کوتاه، همه شهرهای بزرگ ایران با تأسی به این حرکت «ارزش زدایانه» شـهردار تهـران، اقدام به رفع آلودگی تصویری(!) از سـر و رو و در و دیوار شـهرها کردند و به دنبال آن تابلوها و بیلبوردهای بزرگ تبلیغات کالاهای غرب و شرق جایگزین آن شـد. تابلوهایی که تا دیروز «شهادت را سعادت می‌دانست»، از این پس منقش به چنین جملاتی بود: «سـونی، خوشبختی را به شما می‌بخشد»! در استان ایلام به بهانه بالا رفتن نرخ خودکشی و خودسـوزی، همه مظاهر جنگ و شهادت از در و دیوار شهر زدوده و حتی سمبل شهادت «شهید کشوری» در میدانی که مردم ایلام پیکر شهید کشوری را تشییع و آن میدان را به نام آن عزیز نامگذاری کرده بودند، به زیر کشیده شد، اما این حرکت دولت سازندگی هیچ تأثیری در کاهش نرخ خودسـوزی در ایلام نداشت. گویی در تمام ایران حماسـه‌زدایی و به شهادت رسـاندن نام و یاد شهیدان اصل بود و تئوری‌ها بهانه‌ای بیش به شمار نمی‌رفت. دولت سازندگی که طی ۸ سال با تبلیغ مصرف‌گرایی، تجمل‌گرایی و... در حقیقت ذائقه جامعه را برای پذیرش نظریه افرادی چون قادری و حجاریان آماده کرده بود، خرداد ۷۶ به دنبال کسی رفت که مناسب‌ترین فرد برای ابراز جسورانه دیدگاه‌های سعید حجاریان و افراد قبل از او به شمار می‌رفت. او که دوست نزدیک افرادی چون سعید حجاریان و... بود، درصدد برآمد تئوری «تأملات عقلانی»! سروش، «جنبه عقلانی»! قادری، «محاسبات عقلانی» حجاریان و «حالت عقلانی»... را پیاده کند و رویکرد تساهلی و تسامحی و جامعه چندصدایی دغدغه فردی چون علوی‌تبار در «ایدئولوژی‌زدایی از عاشورا» را تأمین کند.

خاتمی پس از پیروزی در دوم خرداد، در کنگره بین‌المللی «امام خمینی(ره) و احیای تفکر دینی» در خرداد ۷۶ حاضر شـد و آغاز دوران تثبیت و قانونمندی، خردگرایی و گفتمان را اعلام کرد و اظهار داشت: «... در اینجا ما یک سخن و پیام به همه جهانیان داریم: انقلاب اسـلامی در عین حال که در درون کوشیده و می‌کوشد تا پایه‌های جامعه را براساس معنویت، دینداری، اخلاق و ادب مستحکم کند و این همه را به عنوان اساس هویت جامعه و منشأ اساسی وفاق عمومی در جامعه مورد توجه قرار دهد، به امر توسـعه همه‌جانبه و پایدار با استفاده از همه دستاوردهای بشری نیز اهتمام دارد و به لطف خداوند با مشارکت و حضور مردم در این عرصه همچنان پیش خواهد رفت و بـدون تردید، فـردای آن بهتر از امروز خواهد بـود. اما در عرصه جهانی و بشـری نیز انقلاب ما می‌تواند و بلکه باید پیشتاز حرکت «گفت‌وگو» باشـد؛ گفت‌وگو با همه‌صاحبان مذاهب اسلامی که در واقع گفت‌وگوی درونی میان مسلمانان است و همچنین گفت‌وگو با همه صاحبان ادیان مختلف و حتی گفت‌وگو با سـایر تمدن‌ها و فرهنگ‌هـا اعم از دینی و غیردینی. ما بـه جای نظریه خطرناک و نادرست «برخورد تمدن‌ها»، مدعی و مبلغ گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با یکدیگر هستیم، ولی ۲ مانع بزرگ بر سر راه این گفت‌وگو وجود دارد: یکی مانع تاریخی و دیگری مانع عصری». گرچه خاتمی مانع تاریخی را بدبینی مسیحیان به مسلمانان و فرقه‌های مسلمانان با یکدیگر برشمرد و مانع عصری را نگاه استعماری و استیلایی غرب به جهان اسـلام خواند، اما با تمام عقب‌نشـینی‌ها در مقابل جهان مسیحیت و فرقه‌های دیگر اسلامی و چراغ سبز نشان دادن به جهان غرب، هرگز نتوانست امتیازی از آنان به دست آورد. خاتمی با مؤمن خواندن پیوریتن‌های غاصب و اشغالگر آمریکا که برای کندن پوست سر سرخ‌پوستان، این ساکنان اصلی آمریکا، جایزه تعیین می‌کردند و کرامت و دینداری! خود را با لگام زدن بر دهن سیاهپوستان در مزارع پنبه و ذرت به اوج خود رسانده بودند تا مبادا برده‌ای سیاه در هنگام کار، از برگ و گیاهی سـد جوع کند(!) در حقیقت آرمان عاشورایی امـام را کـه در آن هیچ کرنشـی در برابر یزیدیان زمان به چشـم نمی‌خورد، زیر سـؤال برد؛ آن هم در برابر همه ستمدیدگان جهان که چشـم امید به امام و انقلاب داشتند؛ امامی که حاضر به کرنش نشـد تا چه رسـد به ماهیت کافرانه و موجودیت غاصبانه آنان مهر تایید بزند یا- العیاذ بالله- به تطهیر پیشینه سراسر ظلم و جور آنان دست بزند! و آنان را مؤمن بنامد! رئیس دولت اصلاحات در مصاحبه با کریستین امانپور به سراغ واژه‌ای مقدس رفت که نه مهدی هاشمی و نـه علوی‌تبار و نه سـعید حجاریان و نه حاتم قـادری هم جرأت نزدیک شدن به آن را نداشتند. خاتمی به سراغ واژه مقدس «شهید» رفت و با نام بردن از رئیس‌جمهور آمریکا «آبراهام لینکلن» به عنوان شهید(!) همه عاشوراییان را در بهت و حیرت و ناباوری فرو برد و دل پدران و مادران و خواهران و فرزندان شـهید که بارها امام از آنان به خاطر تقدس یافتن نام آن عزیزان سفر کرده به واژه مقدس «شهید» از آنان عذرخواهی می‌کرد، آزرده کرد. وقتی قداست مقدس‌ترین و کلیدی‌ترین واژه عاشـورایی چنین شکسته شد و قداست‌شکنی و عاشـورازدایی نیز آغاز شد و شد، آنچه نباید می‌شد...، برگی از تاریخ تشـیع و ایران ورق خورد که باید با اشک دیده و خون دل نگاشت. نظریه‌پردازان خرداد ۷۴ شادمانه به نظاره سوت و کف در خرداد ۷۶ و در ماه محرم نشستند. همه احساس می‌کردند دیگر همه چیز پایان یافته اسـت و خیمه‌گاه خمینی دیگر به خانقاه تبدیل شده است و تساهل و تسـامح و دریوزگی و انفعال بر روح حماسی و عاشورایی پیروان خمینی بزرگ که سـینه خود را آماده تیرهای جهان کفر و شـرک کرده اند، پایان داده اسـت. اما این خواب آشفته تعبیری در واقعیت نداشت.

زنده باد خیمه عاشورایی انقلاب که عمود آن را امام شهیدان عصر کنونی در خرداد ۱۳۴۲ شمسـی و در عصر عاشورای محرم ۱۳۸۳ قمری در مدرسه فیضیه برپا کرد و فریاد برآورد: «با ما معامله بردگان قرون وسطی می‌کنند. به خدای متع